الحمدللہ والمنہ کہ درین زمان فرخندہ آوان نسخہ

صفوة المصادر

معروف بہ

آمدن نامہ

از تصنیف

حاجی حرمین الشریفین محمد مصطفیٰ خان عفی عنہ

حسب فرمایش لالہ رام نراین لال بکسیلر الہ آباد

نیشنل پریس الہ آباد میں چھپا

سنہ ۱۹۲۰ء

قیمت فی جلد ار ۲ آنہ

...م اللہ الرحمن الرحیم ۔

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

بعد حمد ایزد غفار و صلوٰۃ و سلام بر سید ابرار و آل اطہار و اصحاب اخیا[ر]
میگوید امید وار مغفرت ایزد منان محمد مصطفیٰ خان خلف حاجی محمد روشن خان ر...
اذاقہما اللہ حلاوۃ کمال الایمان کہ چون خواندن کتب فارسیہ و حصول استعداد تر...
عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی و مصادر و قوت اشتقاق صیغہ...
بود لہٰذا چند مصادر مشہورہ مع معانی متعارفہ و صرف صغیر ضروری ہر یک بہ ترتیب حر...
تہجی بطرز مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نمودہ صفوۃ المصادر نام نہادم و ...
کبیر یک مصدر لازم و دیگر متعدی ہم بطریق نمونہ بیان کردم تا طفلان را بآسانی تما...
بسوی استخراج معانی و اشتقاق صیغہا رہبر شود و یادگاری بدست روزگار ازین خا...
ماند و اللہ المستعان و علیہ التکلان و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم ۔

باب الالف

مصدر لازم	آمدن آنا	صرف کبیر		حاصل مصدر	آمد آیا	
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمدهٔ	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	مے آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے ت	آمدندے ت			آمدے ت	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نہی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد لایا
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجہول	آوردہ شد	آوردہ شدند	آوردہ شدی	آوردہ شدید	آوردہ شدم	آوردہ شدیم
ماضی قریب معروف	آوردہ است	آوردہ اند	آوردۂ	آوردہ اید	آوردہ ام	آوردہ ایم
ماضی قریب مجہول	آوردہ شدہ است	آوردہ شدہ اند	آوردہ شدۂ	آوردہ شدہ اید	آوردہ شدہ ام	آوردہ شدہ ایم
ماضی بعید معروف	آوردہ بود	آوردہ بودند	آوردہ بودی	آوردہ بودید	آوردہ بودم	آوردہ بودیم
ماضی بعید مجہول	آوردہ شدہ بود	آوردہ شدہ بودند	آوردہ شدہ بودی	آوردہ شدہ بودید	آوردہ شدہ بودم	آوردہ شدہ بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجہول	آوردہ میشد	آوردہ میشدند	آوردہ میشدی	آوردہ میشدید	آوردہ میشدم	آوردہ میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آوردہ باشد	آوردہ باشند	آوردہ باشی	آوردہ باشید	آوردہ باشم	آوردہ باشیم
ماضی احتمالی مجہول	آوردہ شدہ باشد	آوردہ شدہ باشند	آوردہ شدہ باشی	آوردہ شدہ باشید	آوردہ شدہ باشم	آوردہ شدہ باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی ف	آوردندی ف			آوردمے ف	
ماضی تمنائی مجہول	آوردہ شدی ف	آوردہ شدندی ف			آوردہ شدمی ف	

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شوی	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده زور آور	آورندگان آورنده	اسم مفعول		آورده	آوردگان آوردها

تنبیه

صیغہاے نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغہای اثبات در می آرند وهم برین قیاس است نہی که نون در اول صیغہای امر داخل کنند لیکن در دو صیغهٔ واحد و جمع حاضر آن میم نہی در آرند۔

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	معنی حاصل مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
				صرف صغیر					
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آختہ
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آرایندہ	جہان آرای	آراستہ
آرامیدن	آرام کرنا آرام دینا	آرام آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامندہ	دل آرام	آرامیدہ
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیدہ
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغندہ		
آزردن	ستانا آزردہ ہونا	آزردگی آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارندہ	دل آزار	آزردہ
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزمایندہ	کار آزما	آزمودہ
آسودن	آرام کرنا آسودہ ہونا	آسایش آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آسایندہ		آسودہ
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامندہ	دُرد آشام	آشامیدہ
آشفتن	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبندہ	شہر آشوب	آشفتہ
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازندہ		آغازیدہ
آغشتن	آلودہ ہونا			آغشت					آغشتہ
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفرینندہ	جہان آفرین	آفریدہ
آگاہیدن	خبردار ہونا جتانا	آگاہی		آگاہید	می آگاہد	بیاگاہ		خدا آگاہ	
آگندن	بھرنا			آگند		آگن			آگندہ خز آگندہ
آلائیدن	آلودہ ہونا آلودہ کرنا	آلایش		آلائید	می آلاید	بیالای	آلایندہ		آلائیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آلودن	آلودہ ہونا	آلودگی		آلود					آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب آموز آموزگار	آموخته دست آموز
آمودن	بھرنا سنوارنا			آمود					آموده
آمیختن	ملنا - ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته مصلحت آمیز
آویختن	لٹکنا لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آهیختن	تلوار کھینچنا لٹکانا			آهیخت					آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
ایستادن استادن	کھڑا ہونا	استادگی		استاد	می ایستد	بایست			استاده
استردن	مونڈنا صاف کرنا			استرد			استرنده	استره	استرده
اوفتادن افتادن	گر پڑنا	افتادگی افتاد		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا بڑھانا	افزایش افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون نور افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
افشاندن	جھاڑنا پچھوڑنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشانندہ	غلہ افشان	افشاندہ
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارندہ		افشردہ دست افشار
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگنندہ	شیر افگن	افگندہ
انباردن	پاٹنا ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارندہ		انباردہ
انبودن	ایک دوسرے پر چننا			انبود					انبودہ
انباشتن	پاٹنا ڈھیر کرنا			انباشت					انباشتہ
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامندہ		انجامیدہ
انداختن	ڈالنا پھینکنا	اندازہ انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازندہ	تیر انداز	انداختہ
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزندہ	غم اندوز	اندوختہ
اندودن	لیپنا ملمع کرنا			اندود	می انداید	بیندای	اندایندہ	گل اندای	اندودہ
اندیشیدن	سوچنا	اندیشہ		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشندہ	دور اندیش	اندیشیدہ
انگاردن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارندہ		انگاریدہ
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشتہ
انگیختن	اٹھانا	انگیزش انگیزش	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزندہ	فتنہ انگیز	انگیختہ
باب بای موحدہ									
باختن	ہارنا کھیلنا	بازی باخت		باخت بازید	می بازد	بباز	بازندہ	قمار باز	باختہ
باریدن	برسنا برسانا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارندہ	اشکبار باران	باریدہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
بافتن	بننا	بافت		بافت	می بافد	بباف	بافنده	نورباف	بافته
بالیدن	زیادہ ہونا جسم کا بڑھنا	بالیدگی بالش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	ضروری ہونا چاہیے ہونا			بایست	می باید				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا حاصل ہونا بلند ہونا	برآمدگی		برآمد	برمی آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمی دارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		بریانیدن	برشت					برشته بریم برشته بریان
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	برای کیسه بر	بریده
بستن	باندھنا	بند و بست بندش		بست	می بندد	ببند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا رہنا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	بوسیدہ ہونا چومنا	بوسیدگی بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته پارچه بیخته
بوئیدن	سونگھنا بو دینا	.	بویانیدن	بوئید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
باب بای فارسی									
پاریدن	پھٹنا			پارید					پاریده
پاشیدن	بکھرنا، چھڑکنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان، گہرپاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده	پاشان، گہرپاش	پالوده
پائیدن	ٹھہرنا	پایندگی		پائید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا، پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا، مشغول ہونا، سنوارنا			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چہره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار، بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن، پرورانیدن	پالنا	پرورش		پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار، غریب پرور	پرورده، دست پرورد
پرہیزیدن	پرہیز کرنا	پرہیز	پرہیزانیدن	پرہیزید	می پرہیزد	بپرہیز	پرہیزنده	پرہیزگار	پرہیزیده
پَریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پرّان	پریده
پُریدن	بھرنا			پُرید	می پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد				پژمرده خاطر	پژمرده
پژوہیدن	فکر کرنا	پژوہش		پژوہید	می پژوہد	بپژوه	پژوہنده	حق پژوه	پژوہیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسندیدگی		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویا پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپٹنا لپیٹنا	پیچش پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	سرپیچ پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا تراشنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملنا ۔ ملانا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
باب تای فوقانی									
تاختن	دوڑنا دوڑانا	تازش ترک تاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا بٹنا	تابش تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان عالم تاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا کاٹنا	تراش	تراشانیدن	تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
تتیدن	تتنا			تتید	می تتد	بتن	تتنده		تتیده
توانستن	سکنا	توانائی توان		توانست	می تواند		تواننده	توانا	
باب جیم عربی									
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جهیده
جستن	ڈھونڈھنا	جویائی جستجو	جویانیدن	جست	می جوید	بجو	جوینده	جویان راه	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	ابلنا	جوش جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
باب جیم فارسی									
چربیدن	غالب ہونا	×	×	چربید	می چربد	بچرب	چربنده	×	چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده	چراگاه	چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان و لچسپ	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خونچکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده
باب خاے معجمه									
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خائیدن	چبانا			خائید	می خاید	بخای	خاینده	ژاژخای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوش خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	خروشیده
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	ارزان خر خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	می خزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخفت بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می خلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی خم	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	می خندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	می خواہد	بخواه	خواہنده	خیرخواه خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	میخواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان خوانان	خوانده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	میخورد	بخور	خورنده	خونخوار غمخوار	خورده
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خیسیدن	ترہونا		خیسانیدن	خیسید	می خیسد	بخیس			خیسیده
				باب دال مہملہ					
دادن	دینا	داد دہش	دہانیدن	داد	می دہد	بده	دہنده	نان ده	داده
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	می دارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	می داند	بدان	داننده	حساب دان دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده	درفشان	درفشیده
درودن	کاٹنا	درو		درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	می درد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	طلوع کرنا اگنا پھونکنا	دم	دمانیدن	دمید	می دمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	می دوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده	دوشان	دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	تیزدو دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید بینائی		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا حق بین	دیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
			باب رای مهمله						
راندن	ہانکنا چلانا			راند	می راند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا اُچک لینا	ربودگی		ربود	می رباید	بربا	رباینده	دل رُبا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				رستگار	رسته
رُستن	اُگنا			رُست					رُست
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	می رسد	برس	رسنده	رسا فریادرس	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته
رفتن	جانا۔ چلنا	روش رفتار		رفت	می رود	برو	رونده	روان گرم رو	رفته
رُفتن	بُہارنا	رفت و روب	روبانیدن	رُفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان خاک روبا	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	رقصیده
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	زودرنج رنجان	رنجیده
روئیدن	اُگنا	روئیدگی	رویانیدن	روئید	می روید	برو	روینده	خودرو	روئیده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	می رہد	بره	رہنده	رہا	رہیده
ریختن	چھٹکانا [illegible]	ریزش	ریزانیدن	ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			ریده
ریسیدن	کاتنا			ریسید	می ریسید	بریس	ریسنده		ریسیده
باب زای معجمه									
زادن	جننا پیدا کرنا			زاد					آدم زاد زاده
زائیدن	جننا پیدا کرنا	زائیدگی		زائید	می زاید	بزای	زاینده	حادثه زای	زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد	بزار		زار	زاریده
زدن	مارنا	زدگی زنش		زد	می زند	بزن	زننده	شمشیرزن کف زنان	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	می زداید	بزدای	زداینده	غم زدای	زدوده
زیستن	جینا			زیست	می زید	بزی	زنده		زیسته
باب زای فارسی									
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده
باب سین مهمله									
ساختن	موافقت کرنا بنانا	سازش ساخت		ساخت	می سازد	بساز	سازنده	زره ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بسای	ساینده	سرمه سا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا دھکا لگانا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا دھکا لگانا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستاییدن	سراہنا	ستایش		ستایید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستاییده
ستدن	لینا	ستد		ستد					ستده
ستردن	مونڈنا مونڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	اُستره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سراییدن	گانا			سرایید	می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سراییده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	بیدھنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشه کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده	خیرسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا، جلانا روشن کرنا		سوزانیدن	سوخت	می سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان دل سوز	سوخته
سودن	گھسنا			سود					سوده
				باب شین معجمه					
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق ہونا			شایست	می شاید			شایان	شایسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
شپلیدن	سیٹی بجانا نچوڑنا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	جانا ہونا			شد	می شود	بشو	شونده		شده
شستن	دہونا	شست شو		شست	می شوید	بشو	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	توڑنا ٹوٹنا	شکن شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		شکوخیده
شگافتن	پھٹنا چیرنا	شگاف		شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافنده	خاراشگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنیدن	سننا سونگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا سخن شنوا	شنیده
شوریدن	شور کرنا برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد	بشور	شورنده	سلح شور	شوریده
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
باب طای مطبقه									
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل سماعی	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده
طلبیدن	بلانا چاہنا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
باب غین معجمہ									
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
باب فاے									
فتادن	گرنا۔ پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	جان فرسای	فرسوده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فروختن	بیچنا	فروخت فروش	فروشانیدن	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	دلفریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا زیادہ ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت افزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	دُرفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا گرڈونا	فشار	فشارانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگرفشار	فشرده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایہ فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده
				باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	می کارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گھٹنا گھٹانا	کاهش		کاهید	می کاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار کردار	کنانیدن	کرد	می کند	بکن	کننده	نصیحت کن گریہ کنان	کرده
کشادن	کھلنا کھولنا	کشایش		کشاد	می کشاید	بکشا	کشاینده	مشکل کشا	کشاده
کشتن	مار ڈالنا	کشش		کشت	می کشد	بکش	کشنده	دشمن کش	کشته
کشودن	کھلنا کھولنا	کشود		کشود					کشوده
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	گردن کش دامن کشان	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	می کند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	می کندد	بکند			کندیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبال زرکوب	کوفته
باب کاف فارسی									
گداختن	پگھلنا پگھلانا۔ گھلنا	گداز		گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده		گذشته
گرائیدن	خواہش کرنا	گرائش		گرائید	می گراید	بگرای	گرایندہ		گرائیده
گردیدن	پھرنا ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	کوچہ گرد گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا۔ لینا قرض کرنا	گرفت گیرائی		گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامن گیر	گرفتار گرفته
گرویدن	رغبت کرنا	گرویدگی		گروید	می گرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	نماز گزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	می گزد می گزاید	بگز بگزای	گزنده	مردم گزا لب گزان	گزیده
گزیدن	چن لینا قبول کرنا			گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزیده گزین
گساردن	چھوڑنا کھانا			گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	بچھانا		گسترانیدن	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	کرم گستر	گسترده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
گسستن	ٹوٹنا تار ٹوٹنا			گسست					گسستہ
گسیختن	ٹوٹنا ٹوٹنا			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلندہ	پیمان گسل	گسیختہ
گشتن	پھرنا ہونا	گشت گشتگی		گشت					گشتہ
گفتن	کہنا	گویائی گفتار		گفت	می گوید	بگو	گویندہ	گویان گویا	گفتہ
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارندہ		گماشتہ
گنجیدن	سمانا	گنجائش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجندہ		گنجیدہ
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارندہ	گوارا	گواریدہ
باب لام									
لائیدن	شور کرنا بیہودہ بکنا			لائید	می لاید	بیالای	لایندہ		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافندہ		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزندہ	لرزان	لرزیدہ
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزندہ	لغزان	لغزیدہ
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسندہ	کاسہ لیس	لیسیدہ
باب میم									
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می مالد	بمال	مالندہ	عدو مال مالان	پامال مالیدہ
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	می ماند	بمان	مانندہ	شادمان	ماندہ
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	می مانست	بمان	مانندہ	مانا	

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
باب نون									
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دیکھنا دکھانا کرنا	نمود نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمایان نمودار	نموده
نواختن	نوازنا بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسان خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده

۲۹۱ء۵۵

۳۹۲ص

۷ن ۹۲۳۲

صفوۃ المصادر

Date	No.	Date	No.